

روابط امنیتی دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه در مجموعه امنیتی پسا شوروی؛ الگوها و روندها

مجید روحی دهبته*

حسین کریمی فرد^۲

سید تقی میرمهدی پور^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۲۰

چکیده

الگوهای روابط امنیتی در مجموعه امنیتی پسا شوروی هرچند از یک ثبات و استمرار حکایت دارد، اما با بروز برخی حوادث و رویدادها دستخوش تغییراتی شده است. این نوشتار، سعی دارد تا با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی، عملکرد روسیه و ایالات متحده آمریکا در تشکیل و مدیریت نظم‌های امنیتی در مناطق پسا شوروی و به‌طور ویژه تأثیر بحران اوکراین بر این نظم‌ها را مورد بررسی قرار دهد. بر این اساس، بر مبنای تئوری نظم‌های امنیتی دیوید لیک، پاتریک مورگان و پل پاپایانو، این سؤال مطرح می‌شود، الگوهای امنیتی که روسیه و آمریکا طی آن به مدیریت مناقشات در منطقه پسا شوروی پرداخته، کدامند و بحران اوکراین چه تأثیراتی بر این الگوها گذاشته است؟ بررسی‌های این پژوهش نشان می‌دهد که هر دو قدرت بزرگ از هر شش نوع نظم‌های امنیتی مورد نظر مورگان، لیک و پاپایانو؛ یعنی هژمونی، توازن قوا، کنسرت قوا، امنیت دسته جمعی و جامعه امنیتی تکثرگرا و همگرایی، به تناوب بهره برده‌اند. البته الگوهای امنیتی ایالات متحده، از یک ثبات نسبی حکایت دارد و همواره کسب هژمونی جهانی، کنسرت قاره‌ای، ایجاد یک معماری امنیتی، همگرایی و گسترش دموکراسی، اولویت همه دولت‌های آمریکا پس از جنگ سرد در قبال روسیه بوده است. روسیه نیز هر چند همین الگوهای امنیتی را دنبال کرده است؛ اما بحران اوکراین موجب شد تا این کشور به سیاست کنسرت و هژمونی منطقه‌ای، توازن به شکل سخت و نرم آن روی آورد و به شکل‌دهی محیط امنیتی منطقه‌ای با استفاده از الگوهای همگرایی و مدیریت امنیت دسته‌جمعی اهتمام بیشتری ورزد.

واژگان کلیدی: نظم‌های امنیتی، بحران اوکراین، کنسرت قوا، هژمونی، توازن قوا.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران.

* نویسنده مسئول: majidroohi@iaurasht.ac.ir

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

۳. کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی

مقدمه

با تغییر سیاست بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی و با افزایش مناقشه در سطح منطقه‌ای، توجه برخی متفکران به نظم‌های امنیتی و منطقه‌ای معطوف شد. برخلاف متفکران نظریه «مجموعه امنیتی منطق‌های»، که بر اساس الگوهای رقابت، دوستی و خصومت، روابط در مناطق را تبیین و توصیف می‌کردند، این متفکران به اینکه چگونه کشورها می‌توانند به بهترین نحو سیاست بین‌الملل را مدیریت کرده تا به نظم و امنیت دست یابند، توجه نمودند و به جای تأکید صرف بر ریشه‌ها، ماهیت و ابعاد مناقشات، بیشتر روی الگوهای مدیریت مناقشه و به عبارت دیگر به مدیریت جنگ میان دولت‌ها پرداختند. بر اساس این، مورگان و لیک، یک گونه‌شناسی بدیل از نظم‌های منطقه‌ای به دست دادند و درباره ویژگی‌های هر نوع و بدیل‌های آن با ذکر مثال‌هایی از تاریخ اروپا به بحث پرداختند. آن‌ها، اظهار داشتند که نظم‌های منطقه‌ای می‌تواند طیف گسترده‌ای را در بر گیرد. از ترتیبات بسیار سستی که در آن امنیت از طریق توزیع متناسب (یا موازنه) قدرت تأمین می‌شود گرفته تا کنسرت قدرت‌های بزرگ، امنیت دسته‌جمعی، درجه‌ای از همگرایی و جامعه امنیتی تکثرگرا. به اعتقاد آن‌ها، در حالی که در یک مجموعه امنیتی معمولاً بیش از یکی این نظم‌ها در منطقه حاکم می‌شود، اما یکی از آن‌ها - بنابر ترجیحات، ادراکات و راهبردهای کشورها - مسلط و حاکم می‌شود.

مناطق در نظم جهانی و ساختار قطبیت از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشند. تسلط بر مناطق پسا شوروی برای قدرت‌های بزرگی چون ایالات متحده آمریکا که پس از فروپاشی شوروی، سیاست‌ها و استراتژی خود را در قالب هژمونی جهانی تعریف می‌کند و روسیه‌ای که خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ، می‌بیند و سعی در بازگرداندن جایگاه خود در نظام بین‌الملل دارد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. برای روسیه، شرط قدرت بزرگ بودن و احیای نفوذ در عرصه بین‌المللی، تسلط بر مناطق پیرامونی است. ایالات متحده نیز شرط لازم برای بقای ابرقدرتی‌اش را به حضور در مناطق مختلف جهان و به‌ویژه مناطقی که به لحاظ ژئوپلیتیکی و اقتصادی از اهمیت زیادی در نظم جهانی دارند، پیوند زده است. در راستای این تفکرات، دو قدرت بزرگ از سازوکارها و مکانیسم‌های مختلفی بهره برده‌اند تا مناقشات، جنگ‌ها و بحران‌ها را در

اوراسیای مرکزی مدیریت کنند. ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظم نئولیبرال و هژمونی جهانی، با خلاء به وجود آمده پس از فروپاشی شوروی سعی کرد تا هم توازن قوا را به نفع خود رقم زند و با کنترل رقیبانی چون روسیه و چین، هژمونی خود را تثبیت کند و هم با گسترش یک معماری امنیتی در چارچوب گسترش ناتو و همگرایی براساس دموکراسی سازی و گسترش بازار آزاد، به نظم و امنیت دست یابد. روسیه نیز که معتقد است پس از جنگ سرد، در صورتی نقش آن به عنوان یک قدرت بزرگ و حتی ابرقدرت به رسمیت شناخته می شود، که بر مناطق پیرامونی خود تسلط و هژمونی داشته باشد، همواره بر توازن قوا، هژمونی منطقه ای، کنسرت قاره ای، و همگرایی و یک سیستم امنیت دسته جمعی گرایش داشته است. تا سال ۲۰۱۴؛ یعنی بحران اوکراین، روسیه همین الگوهای امنیتی را در مناطق پسا شوروی دنبال می کرد. ایجاد «کشورهای مستقل مشترک المنافع»، پایبندی به توافق امنیتی «منشور پاریس» در قالب کنسرت قاره ای، ایجاد پیمان هایی چون «سازمان امنیت دسته جمعی»، تقویت و گسترش نفوذ در این مناطق از طریق احداث و ایجاد پایگاه و در نهایت تقویت همگرایی اقتصادی، بخشی از تلاش های روسیه تا سال ۲۰۱۴ بود.

و لیکن، اعلام ویکتور یانوکوویچ، رئیس جمهور وقت اوکراین در سال ۲۰۱۴، در خودداری از امضای توافق نامه تجارت آزاد با اتحادیه اروپا، الگوهای امنیتی روسیه در اوراسیای مرکزی را دستخوش تغییراتی کرد. باتوجه به پیوندهای قوی ایدئولوژیکی، قومی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی که منطقه دریای سیاه و کشور اوکراین برای روسیه داشت، این کشور با مداخله در اوکراین و اشغال شبه جزیره کریمه از سیستم کنسرتی که بیش از دو دهه بر روابط این کشور با غرب حاکم بود، برید و به دنبال کنسرت و هژمونی منطقه ای و اعاده سیستم توازن قوا به شکل مستقیم، سخت و نرم آن رفت. همچنین این بحران موجب شد تا روسیه به تلاش های خود برای شکل دادن به محیط امنیتی منطقه ای با استفاده از الگوهای همگرایی و مدیریت امنیت دسته جمعی اهتمام بیشتری بورزد. این در حالی است که الگوهای امنیتی ایالات متحده آمریکا را می توان ادامه همان الگوها؛ یعنی کنسرت قاره ای و یا جهانی، هژمونی جهانی، سیستم توازن قوا، مدیریت امنیت دسته جمعی و همگرایی توصیف کرد که سیاست این کشور پس از جنگ سرد در قبال

روسیه بوده است. البته با توجه به عنایت بیشتر دولت اوباما به اوراسیای مرکزی و گرایش به وجود روسیه به عنوان یک تهدید برای هژمونی آمریکا، ایالات متحده از طریق تحریم و اقدامات بازدارنده شدیدتر، سعی کرده تا به مدیریت مناقشه با روسیه در سطح بین‌المللی و در سطح منطقه‌ای بپردازد.

در خصوص نظم‌های امنیتی روسیه و ایالات متحده آمریکا هر چند منابعی به نگارش در آمده است و در این زمینه مقاله فلیپ رودر^۱ در کتاب «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای» لیک و مورگان^۲، یا کتاب «قدرت‌های منطقه‌ای و نظم‌های امنیتی»، استوارت، سول و فریزر^۳ که یکی از بحث‌های این کتاب تبیین نظم‌های امنیتی روسیه در اوراسیای مرکزی می‌باشد، یا گزارش مایکل مازر^۴ و دیگران، برای مؤسسه رند^۵ تحت عنوان «درک نظم جاری بین‌المللی»، درخور توجه است. همچنین گزارش «دیدگاه روسیه نسبت به نظم جهانی»، رادین و کلینت^۶ در «مؤسسه رند»، و کتاب مارسل دوهااس^۷ تحت عنوان «سیاست امنیتی-خارجی روسیه در قرن بیست و یکم: پوتین، مدودف و جانشینان» را می‌توان از جمله منابع خوب دیگر در این زمینه به شمار آورد. اما بیشتر این منابع یا به حالت تئوریک باقی مانده‌اند و یا اینکه بیشتر به سیاست خارجی و امنیتی روسیه پرداخته‌اند. با توجه به این، این نوشتار سعی دارد تا با بررسی نظم‌های امنیتی دو قدرت بزرگ هم یک مقایسه تطبیقی میان الگوهای امنیتی روسیه و آمریکا در قبال یکدیگر در مناطق پسا شوروی داشته باشد و هم اینکه نقش و تأثیر بحران اوکراین را بر این الگوها تبیین نماید. از این منظر نسبت به کارهای پیشین از یک نوع آوری برخوردار است.

1. Philip G Roeder
2. Robert Stewart, Ingersoll and Derrick Frazier
3. Michael J Mazwe, Miranda Priebe, Andrew Radin, Astrid Stuth Cevallos
4. Rand Corporation
5. Understanding the Current International Order
6. Russian Views of the International Order
7. Reach Clint Andrew Radin and
8. Marcel De Haas

۱. مفهوم سازی نظم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای

ماهیت و منبع «نظم بین‌المللی» یکی از چالش برانگیزترین موضوعات روابط بین‌الملل است. آیکنبری،^۱ پا را فراتر می‌گذارد و مهم‌ترین مشکله روابط بین‌الملل را همین مسئله نظم می‌داند ((Ikenberry, 2001: 22). می‌توان نظم را الگوی پایدار و سازمان‌یافته‌ای از روابط میان دولت‌ها دانست که شامل تلفیق بخش‌هایی چون هنجارهای ضروری، نهادهای قانون‌گذاری و سازمان‌ها و رژیم‌های سیاسی بین‌المللی است. مشخصه بارز یک نظم، این ویژگی ساختاری و نظام‌مند بودن است و نظم با آشوب یا روابط تصادفی به واسطه میزان وجود الگو یا ساختار متمایز است (مازر و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۹). آیکنبری، به طرز مشابه نظم را به‌عنوان مجموعه‌ای از «ترتیبات حاکم میان دولت‌ها، از جمله قوانین، اصول و نهادهای بنیادی آن‌ها» تعریف می‌کند (Ikenberry, 2001: 23). هنری کسینجر،^۲ در این رابطه نظم جهانی را «مفهوم مورد پذیرش یک منطقه یا تمدن درباره چیرستی مناسبات عادلانه و توزیع قدرتی که گمان می‌کنند باید بر همه جهان اعمال گردد»،^۳ تعریف می‌کند.

از نظر وی، همچنین نظم بین‌المللی عبارت است از کاربست عملی این مفاهیم در بخش قابل توجهی از جهان به گونه‌ای که تعادل قدرت در جهان را تحت تأثیر قرار دهد. نظم‌های منطقه‌ای نیز از همین اصول پیروی می‌کنند با این تفاوت که در یک محدوده جغرافیایی مشخص اعمال می‌شوند (کسینجر، ۱۳۹۶: بیست و شش).

گونه‌های نظم امنیتی را می‌توان بر اساس سطوح منازعه، امنیت، صلح، ثبات و یا دیگر پیامدهای محتمل طبقه بندی کرد. بوزان و ویور، مجموعه‌های امنیتی را بر اساس الگوهای دوستی و دشمنی طبقه بندی کرده‌اند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸). آیکنبری، نظم بین‌الملل را به سه نوع -نظم توازن قدرت، نظم هژمونی محور و نظم قانون‌مند تقسیم می‌کند و معتقد است که این سه نوع مهم‌ترین انواع نظم‌اند (Ikenberry, 2001). رابرت

1. International Order
2. J Jhon Ikenberry
3. Problem
4. Henry Kissinger
5. Amity-Enmity
6. Constitutional

استوارت؛ اینگر سول و دریک فریزر، نظم هژمونی - محور، قدرت - محور، ائتلاف - محور، همگرا - محور و بی قاعده را به عنوان پنج نوع از نظم‌های امنیتی منطقه‌ای آرمانی معرفی می‌کنند (استوارت و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۰). مورگان و لیک، گونه‌های دیگری از نظم‌های امنیتی را ارائه داده‌اند که کانون اصلی بحث ما را تشکیل می‌دهد. از نظر این دو محقق، نظم امنیتی همان «الگوهای مدیریتی است که می‌تواند میزانی از امنیت را در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای تأمین کند» (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۷-۵۴). مورگان ضمن اینکه بر روش‌های مدیریتی مسائل امنیتی توجه دارد، ولی به طور خاص بر مدیریت جنگ‌ها میان دولت‌ها می‌پردازد، چرا که بر این باور است که این نوع از منازعات هنوز بیشترین اهمیت را دارند و بیشترین تهدید را ایجاد می‌کنند (مورگان، ۱۳۸۱: ۷۰-۳۹). بر این اساس وی پنج نوع نظم امنیتی منطقه‌ای را در قالب سلسله مراتبی معرفی می‌کند: امنیت از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت، امنیت از طریق کنسرت قدرت‌های بزرگ، امنیت از طریق مدیریت دسته‌جمعی چند جانبه، امنیت در جامعه امنیتی تکثر گرا و امنیت از طریق همگرایی (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۷). پل پاپایانو، معتقد است وقتی که قدرت‌های بزرگ نقشی در یک منطقه ایفا می‌کنند، ظهور یکی از پنج نظم سیطره یا استیلا، موازنه قوا، کنسرت، امنیت دسته جمعی، یا یک جامعه امنیتی تکثرگرا، محتمل به نظر می‌رسد (پاپایانو، ۱۳۸۱: ۱۸۸). تفاوتی که در اینجا مشاهده می‌شود این است که پاپایانو، نظم هژمونی را به انواع نظم‌های منطقه‌ای افزوده است.

امنیت از طریق هژمونی: این نوع از نظم را که پاپایانو به عنوان یکی از نقش‌های مهم قدرت‌های بزرگ در مناطق معرفی می‌کند، نظمی است که در آن یک قدرت بزرگ به تنهایی نقش اصلی ایفا کرده و روابط و مناسبات امنیتی منطقه‌ای را اداره می‌کند. به نظر او، جایی که یک قدرت بزرگ به مثابه یک هژمون رفتار می‌کند، برای مدیریت روابط خود با کشورهای کوچک‌تر، امکان دارد «شیوه موازنه‌گری»؛ همان نقشی که بریتانیا در قرن نوزدهم ایفا کرده را انجام دهد. بدین معنی که موازنه‌گر، بدون پیوندهای

1. Hegemony-Based
2. Strength-Based
3. Concert-Based
4. Integration-Based
5. Unordered

واقعی و انضمامی، تنها وقتی که مناسب می‌بینند و شاید با ایفای نقش یک؛ میانجی - صادق^۲ درگیر [مناقشه منطقه‌ای] می‌شود. یک قدرت بزرگ ممکن است به تناوب، تلاش کند آنچه را شاید نظام «اتخاذ بیسمارکی»^۳ نامیده می‌شود را ایجاد کند.

در این روش که همان روشی است که «بیسمارک»^۴، صدر اعظم آلمان از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ در اروپای مرکزی اتخاذ کرد، یک قدرت بزرگ تلاش می‌کند امنیت منطقه‌ای را از طریق شبکه‌ای از اتحادهای کوچک با قدرتهای کوچکتر در منطقه تأمین کند. سرانجام یک هژمون ممکن است قدرت بسیار زیاد خود را در مقابل کشورهای کوچکتر در یک منطقه به کار گیرد تا نظام را به طرقتی که عموماً و نظریه «ثبات هژمونیک» «مبتنی بر استیلا» خوانده می‌شود، برقرار کند (پاپایانو، ۱۳۸۱: ۱۹۰-۱۸۹).

امنیت از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت یا موازنه قوا: به‌کارگیری قدرت برای مهار قدرت، همان سیاست بین‌الملل سنتی است که اغلب از آن به تأمین امنیت از طریق «موازنه قوا» نام برده می‌شود. بوزان تأکید می‌کند که یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای ابتدا باید بر حسب توزیع قدرت در آن توصیف شود. این توزیع قدرت که ممکن است ماهیتاً تک قطبی یا هژمونیک، دو قطبی یا چند قطبی باشد، مناقشات کشوری بر این اساس تجزیه و تحلیل می‌شوند (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۷). از نظر پاپایانو، موازنه قوای منطقه‌ای، نظامی رقابتی است که در آن قدرتهای بزرگ، یکدیگر را با استفاده از توانایی‌های داخلی (برای مثال، با ابزارهای خود و یا با اتحاد)، متوازن و متعادل می‌کنند (پاپایانو، ۱۳۸۱: ۱۹۲).

امنیت از طریق کنسرت: «کنسرت قدرت‌ها»، یک نوع نظام امنیت دسته جمعی است که از کنسرت اروپا یعنی همان نظامی که بریتانیای کبیر، پروس، روسیه و اتریش پس از پایان جنگ‌های ناپلئونی در سال ۱۸۱۵ تأسیس کرده بودند، الگو برداری شده است (Jervic, 1985: 58). بر اساس این نمونه تاریخی، کنسرت قدرت‌ها، یک کلپ یا گروهی از قدرت‌های بزرگ است که به طور دسته جمعی توافق می‌کنند تا برای مقابله با تجاوز، بر مبنای یک قاعده منظم عمل کرده، به منظور کاهش هزینه‌های امنیتی برای

1. Concrete
2. Honest-broker
3. Bismakian Alliance
4. Bismark



یک ناحیه جغرافیایی (منطقه‌ای یا جهانی)، جهت نظارت بر حوادث با هم ملاقات کرده و در صورت لزوم اقدامات دسته جمعی خود را هماهنگ سازند (Kupchan & Kupchan, 1991: 119-120). مهم‌ترین هدفی که یک کنسرت دنبال می‌کند، تنظیم کردن روابط میان قدرت‌های بزرگ است.

امنیت از طریق مدیریت دسته جمعی چند جانبه: وقتی که اعضای یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای برای اداره صلح و امنیت به صورت یک جمع عمل کنند و مدیریت را تنها حق ویژه و امتیاز کشورهای عمده و بزرگ ندانسته و اعتقاد داشته باشند که اقدامات آن‌ها باید از موافقت و تأیید جمعی نیز برخوردار باشد، می‌توان گفت که یک نظم مبتنی بر امنیت دسته جمعی شکل گرفته است. در رهیافت امنیت دسته جمعی، نظم امنیتی یا از طریق تأیید جمعی و موافقت همه کشورها به دست می‌آید و یا از طریق یک سازمان منطقه‌ای. هدف غایی در امنیت دسته جمعی، امنیت دسته جمعی و یلسونی است که در آن، صلح به صورت دسته جمعی و در صورت لزوم از طریق یک واکنش تأدیبی برقرار می‌شود. همه اعضا مسئولیت مشارکت در یک تهدید بازدارنده کلان و در صورت لزوم، اجرای آن را می‌پذیرند (مورگان، ۱۳۸۱: ۶۰-۵۹). ناتو، اتحادیه اروپا و برنامه مشارکت برای صلح ناتو، اقدامات سازمان ملل و یا «سازمان همکاری و امنیت اروپا» نمونه‌هایی از مدیریت امنیت دسته جمعی می‌باشند.

امنیت از طریق همگرایی: در نهایت اینکه، برداشتن گام‌هایی در جهت همگرایی، یکی از عوامل مهم امنیت می‌باشد. اگر میان اعضای یک مجموعه امنیتی، وابستگی متقابل میان اعضا شدید باشد، امنیت نیز تأمین می‌شود. در این نوع امنیت، همگرایی مستلزم نهادهای فراملی است که تعاملات مهم را اداره کنند. همگرایی همچنین مستلزم تعهد و پایبندی به هنجارهای گسترده‌ای در بسیاری از بخش‌هاست. وقتی که همگرایی به اندازه کافی حاصل شد، شرکت کنندگان روابط و مناسبات خود را در چارچوب سیاست بین‌المللی تغییر داده و یک جامعه امنیتی ادغام شده‌ای را تشکیل می‌دهند که در آن حتی استفاده از زور برای تأمین امنیت داخلی اعضا نیز تا اندازه‌ای تحت نظارت دسته جمعی در می‌آید (مورگان، ۱۳۸۱: ۶۴-۶۳).

در پایان بایستی خاطر نشان ساخت که همه این مکانیسم‌های امنیتی در منطقه‌ای

امکان‌پذیر است که حداقل دو قدرت بزرگ، عضوی از یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای بوده و پیوندها و روابط مهم ولی متنوع اقتصادی، قومی یا ایدئولوژیکی با منطقه داشته باشند.

۲. الگوهای روابط امنیتی روسیه و آمریکا در مناطق پیرامونی روسیه و تأثیر بحران اوکراین بر آن

۱-۲. برقراری امنیت از طریق توازن قوا

۱-۱-۲. روسیه و توازن قدرت سخت و نرم

در کشورهای جانشین اتحاد جماهیر شوروی به کارگیری قدرت برای مهار جاه‌طلبی دیگران، اساس و پایه اصلی نظم منطقه‌ای شمرده می‌شود. مورگان استدلال می‌کند، هر چند اروپائیان از بازگشت مجدد به موازنه قدرت به‌عنوان شیوه اصلی تأمین امنیت می‌پرهیزند؛ اما روسیه با توجه به شک و تردیدهایی که در خصوص آینده سیاسی خود دارد، همواره سعی کرده تا با استفاده از الگوی موازنه قوا به مدیریت امنیتی پردازد (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۸). تلاش روسیه برای تطبیق با شرایط جدید پس از فروپاشی شوروی را نباید به معنای پذیرش کامل نظام مبتنی تک قطبی تلقی کرد. به موازات تلاش‌های ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد مبنی بر نهادینه‌سازی نظم هژمونیک، کشور روسیه به همراه چین و فرانسه همواره ساختار نظام بین‌الملل را با مشخصات موازنه قدرت بر نظام هژمونیک تک قطب ترجیح داده است (پوستین چی و متقی، ۱۳۹۱: ۲۹).

انضمام کریمه به خاک روسیه در سال ۲۰۱۴، راهبرد رفتاری روسیه نسبت به نظم بین‌المللی، ترکیبی از انگیزه‌های مادی و غیر مادی و به عبارتی قدرت سخت و نرم برای بازگرداندن و حفظ جایگاه روسیه به‌عنوان قدرتی بزرگ و همچنین شکل‌دهی به نظم جدید جهانی و متعهد کردن غرب و به‌ویژه ایالات متحده آمریکا به در نظر گرفتن قواعد روسیه بوده است. در این زمینه، مسکو به شیوه‌ای کاملاً عمل‌گرایانه، راهبرد موازنه‌سازی را به عنوان ابزاری برای ترویج منافع ملی خود در خارج، ائتلاف‌سازی و تعادل بخشی رفتار غرب در بازی ژئوپلیتیک جهانی، در پیش گرفت (نیاکویی و صفری،

۱۳۹۷: ۱۰۳). این راهبرد در سال ۲۰۰۷ و با مطرح شدن «دکترین مونیخ» در سیاست روسیه مطرح شد. پس از این، روسیه راهبرد توازن مستقیم را جایگزین راهبرد توازن نرمی کرد که در قبال مسائلی چون بحران بوسنی، کوزوو، گسترش ناتو، جنگ عراق و همچنین افزایش همکاری با قدرت‌هایی چون چین دنبال می‌کرد. ایده اصلی این راهبرد مبارزه با یکجانبه‌گرایی ایالات متحده و تلاش برای شکل دادن به نظام چند قطبی بود. با توجه به این دکترین، بحران اوکراین و تلاش روسیه برای ضمیمه کردن شبه جزیره کریمه به خاک خود، نقطه عطفی در تکاپوی روسیه در جهت موازنه سازی در نظام بین‌الملل ارزیابی می‌شود (نیاکویی و صفری، ۱۳۹۷: ۱۱۰).

واقع‌گرایانی چون استفان والت^۲ (2015) و جان میر شایمر^۳ (2014)، که غرب را عامل اصلی به وجود آمدن پایان همیاری نزدیک روسیه با غرب می‌دانند، استدلال می‌کنند چون بحران اوکراین منجر به موازنه قدرت به نفع غرب شده بود، بنابراین روسیه برای جبران این عدم توازن تلاش کرده است. در این زمینه، برخی از محققان حتی مداخله نظامی روسیه در بحران سوریه را نیز نماینگر تمایل روسیه برای مقابله با هژمونی ایالات متحده و تلاش برای شکل دادن به توازن قوا محسوب می‌کنند. مبارزه با یکجانبه‌گرایی آمریکا، همکاری استراتژیک با چین، ابتکارات اقتصادی و استراتژیک در داخل «بریکس»، را می‌توان از جمله اقدامات دیگر روسیه برای ایجاد توازن قوا در مقابل نظم جهانی شکل گرفته توسط آمریکا و اتحادیه اروپا دانست (نیاکویی و صفری، ۱۳۹۷: ۱۱۹-۱۱۸).

روسیه همچنین از طریق افزایش توانایی‌های داخلی خود نیز شروع به توازن‌سازی در مقابل غرب نموده است (Korolev, 2016: 385). سامانه به کارگیری تسلیحات استراتژیک جدید از جمله سامانه دفاع موشکی بالستیک، برنامه ارتقای توان دفاعی موشکی، فروش اس ۳۰۰ به ایران و برنامه فروش اس ۴۰۰ به ترکیه، استقرار سلاح‌های هسته‌ای در کریمه، استقرار سیستم‌های موشکی بالستیک تاکتیکی اسکندر در کالینینگراد، مباحث مربوط به هدف قرار دادن هسته‌ای اعضای ناتو، انجام مانورهای گسترده در

1. Munich Doctrine
2. Stephen Walt
3. Jhon J Mearsheimer
4. BRICS

فضای هوایی بین‌المللی علیه کشورهای ناتو در سراسر دریای سیاه و بالتیک، پرواز جنگنده‌های روسی بر فراز این دریا را می‌توان بخشی از موازنه درونی (داخلی)، روسیه برای مقابله با قدرت‌های غربی به ویژه اروپا و آمریکا دانست. در مقابل، تحریم‌های سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و آمریکا، بخشی از ابزارهای نرم غرب برای مقابله با قدرت سخت روسیه در اوکراین بوده است (Glebov, 2017).

هر چند در بحران اوکراین، الگوی رفتاری روسیه به توازن سخت‌گرایش دارد، با وجود این، توازن قوای نرم نیز در ملاحظات روسیه نسبت به سیستم بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای یافته است (نیاکویی و صفری، ۱۳۹۷؛ میرترابی و علی‌تبار، ۱۳۹۵). «موازنه نرم» به معنی استفاده از ابزارها، نهادها و ائتلاف‌های موجود و چانه‌زنی از طریق آن برای به حداقل رساندن توان هژمون است (دهقانی فیرزوآبادی، ۱۳۹۴: ۲۴۱). روسیه در دوره زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵، از طریق نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مانند «بریکس»، «سازمان همکاری شانگهای»، «پیمان امنیت جمعی»، «کشورهای مستقل همسود» و «اهرم انرژی»، هم قدرت چانه‌زنی خود را در مدیریت امور جهانی افزایش داده و هم از آن‌ها به عنوان ابزاری برای ایجاد موازنه در مقابل تک قطب و متحدان اروپایی‌اش بهره برده است (امینی و موسوی، ۱۳۹۲: ۱۲۹). روسیه سعی دارد تا «بریکس» را تبدیل به یک مرکز قدرت جدید کند و از سوی دیگر ایجاد یک نهاد متشکل از بازیگران قدرتمند نوظهور که به عنوان جایگزینی برای سازمان‌های بین‌المللی ایجاد شده به وسیله غرب عمل می‌کند، روسیه بهتر می‌تواند علیه هژمونی غرب، توازن ایجاد کند (نیاکویی و صفری، ۱۳۹۷: ۱۲۱). روسیه، همچنین از طریق شکل‌دهی به مجموعه‌ای از روابط دو جانبه و یک جانبه، مثل اتحادیه گمرکی^۵ با بلاروس و قزاقستان، تقویت سازمان پیمان دسته‌جمعی و سازمان همکاری شانگهای و همچنین جامعه اقتصادی اوراسیا^۶ از قدرت نرم و سخت خود برای حفظ نفوذ خود در مناطق اوکراین و گرجستان بهره برده است.

1. Soft Balancing

۲. بریکس نام گروهی به رهبری قدرت‌های اقتصادی نوظهور است که از به هم پیوستن حرف اول نام انگلیسی کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی تشکیل شده است.

3. Shanghai Organization

4. Commonwealth of Independent States

5. Customs Union

6. Eurasian Economic Community



۲-۱-۲. آمریکا و توازن سخت و نرم در بحران اوکراین

در مورد توانایی‌های روسیه برای به چالش کشیدن نظم کنونی دو دیدگاه در ایالات متحده وجود دارد. جرمی فریدمن^۱ استدلال می‌کند که چالش‌های روسیه برای منافع آمریکا، نسبتاً ناچیز است. روسیه حتی از زیر نفوذ قرار دادن اروپای شرقی و خاورمیانه ناتوان است. حتی روسیه رقابت برای نفوذ اقتصادی در آسیای مرکزی را به چین باخته است. در مقابل زلمای خلیل زاد^۲ استدلال می‌کند که به رغم کاهش در قدرت اقتصادی، روسیه سیاست‌های تهاجمی را در چندین منطقه پی‌گیری می‌کند. ایالات متحده آمریکا برای مدیریت رشد و افزایش توانایی روسیه نیاز به رویکرد توازن سازی دارد تا خطرهای این افزایش را به حداقل برساند. ایالات متحده باید اصلاحات دموکراتیک را بدون لکه‌دار کردن غرور یا تصویر روسیه به‌عنوان قدرت بزرگ تقویت کند (نیاکویی و صفری، ۱۳۹۶: ۱۲۰-۱۱۹).

در نظام بین‌الملل تک-چند قطبی پس از جنگ سرد، آمریکا به‌عنوان یک قدرت برتر در سیستم بین‌المللی بیشتر به توازن قوا به سبک «بیسمارک» عمل کرده است. در اوراسیای مرکزی نیز، این کشور با ایجاد و تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها، گسترش یک معماری امنیتی در قالب ناتو، تشکیل اتحادیه «گوام»، احداث و تأسیس پایگاه نظامی در برخی از مناطق آسیای مرکزی و پس از بحران اوکراین از ابزار تحریم، برای مدیریت و سازماندهی بحران‌ها بهره گرفته است. در ساختار گذار به چندقطبی، رفتار آمریکا در مقابل قدرت‌های جهانی (همچون روسیه) را می‌توان، براساس موازنه نرم قابل تحلیل و ارزیابی دانست. در این زمینه، استراتژی‌هایی مبتنی بر شکاف و موازنه (ایجاد اختلاف و شکاف بین روسیه و اروپا)، قانع کردن متحدان به عدم همکاری با روسیه از طریق تحریم‌های یک‌جانبه، تغییر جهت‌گیری روسیه در بحران سوریه و اوکراین و دیگر مسائل بین‌المللی، تقویت گروه‌های داخلی روسیه و اوکراین به مخالفت با سیاست‌های روسیه و در نهایت تلاش برای تغییر و جایگزین کردن نظام سیاسی روسیه و دیگر اقدار این کشور در حوزه خارج نزدیک، از جمله سیاست‌های آمریکا برای موازنه نرم در مقابل روسیه می‌توان برشمرد (هدایتی شهیدانی، ۱۳۹۸).

1. Jeremy Friedman
2. Zalmay Khalilzad

جلوگیری از برقراری دوباره هژمونی روسیه در اوراسیا و کاهش نفوذ این کشور در منطقه و جلوگیری از اتحاد و ائتلاف منطقه‌ای با محوریت روسیه، یکی از اهداف مهم آمریکا در منطقه و در قبال بحران اوکراین است. در واقع هدف دراز مدت و کلان آمریکا این است که با ورود به حیات خلوت روسیه از راه گسترش ناتو به منطقه و حضور در منطقه، ضمن کاهش نفوذ روسیه در این جمهوری‌ها از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی جلوگیری کند و بتواند نظم سیاسی مورد نظر خود برای تثبیت هژمونی‌اش بر جهان را به‌وجود آورد. در این بین، استفاده از مؤلفه تحریم به‌عنوان مهم‌ترین ابزار راهبردی ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای توازن بخشی برای مقابله با روسیه در بحران اوکراین بوده است. به دلایل متعددی، طرف غربی از مواجهه مستقیم نظامی با روسیه دوری می‌جوید و در این راستا، از ارسال فزاینده تسلیحات به اوکراین نیز احساس خطر می‌کند. اوباما در مارس ۲۰۱۴ بر این موضوع صحنه گذاشت که موضوع اوکراین راه‌حل نظامی ندارد و افزایش هزینه‌های اقتصادی - سیاسی به روسیه فقط مسیری خواهد بود که غرب از آن برای مدیریت مسکو بهره خواهد جست. تحریم‌های غرب از مارس ۲۰۱۴ تا مقطع کنونی علیه روسیه و مقامات این کشور، نشانه‌ای از استمرار و تداوم جنگ اقتصادی با هدف مهار و ایجاد موازنه در رفتار روسیه از سوی آمریکا در دوران گذار به نظم نوظهور بین‌المللی محسوب می‌شود. انتشار سند امنیت ملی ترامپ در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۷ نیز بیانگر این واقعیت است که ایالات متحده و ترامپ از سازکارهای محدودکننده قدرت منطقه‌ای و راهبردی روسیه در حوزه پیرامونی بهره گرفته است.

ترامپ در این سند، به این موضوع اشاره دارد که روسیه به‌طور تدریجی موقعیت خود را در سیاست بین‌الملل ارتقا داده و معادله قدرت جهانی را در فضای تجدیدنظرطلبی قرار داده است. به‌همین دلیل، بعد از گسترش بحران اوکراین، زمینه برای محدود کردن تحرک اقتصادی و ژئوپلیتیکی روسیه در نظام جهانی به‌وجود آمده است. بر اساس این بایستی الگوی رفتاری آمریکا در برخورد با روسیه را باید در قالب سازکارهایی همانند محدودسازی و کنترل نگرینست (هدایتی شهیدانی، ۱۳۹۸). به‌طور کلی، حمایت ایالات متحده آمریکا از مخالفان روسیه و طرفداران پیوستن به اتحادیه

اروپا، تخصیص بودجه ۵۰ میلیون دلاری و تحویل محموله‌های راداری پیشرفته به اوکراین، و در نهایت تحریم مقامات روس را می‌توان بخشی از تلاش‌های ایالات متحده آمریکا در راستای توازن بخشی در مقابل روسیه محسوب کرد.

۲-۲. امنیت از طریق کنسرت قوا

۲-۲-۱. روسیه؛ از کنسرت قوای جهانی تا کنسرت منطقه‌ای

جهان‌بینی و دیدگاه روسیه نسبت به سیستم کنسرت قوا مبتنی بر دیدگاهی است که این کشور بعد از جنگ سرد نسبت به قدرت بزرگ بودن روسیه و همچنین نگرش به جهان چند قطبی داشته است. روسیه همواره خود را به عنوان یک قدرت بزرگ توصیف کرده است. مقامات روسی علاوه بر اینکه به طور مداوم از روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ یاد می‌کنند، از ایده «جهان چند قطبی» نیز حمایت می‌کنند. در این راستا، خواهان احترام و برابری با ایالات متحده آمریکا در امور جهانی بوده‌اند (Radin and Reach, 2017: 16). با وجود آشفتگی دهه ۱۹۹۰، رهبران روسیه هرگز از تصور کشورشان به عنوان یک قدرت بزرگ دست نکشیده‌اند. با آغاز به کار «یوگنی پریماکف»، وزیر امور خارجه سابق روسیه، دیپلمات‌ها و سیاست‌گذاران روسیه مدام تاکید کرده‌اند که روسیه باید یک سیاست خارجی مستقل داشته باشد، نه اینکه صرفاً به مثابه الحاقیه غرب یا مهیا کننده منابع طبیعی برای بازار جهانی عمل کند. نخبگان روسیه دوست دارند کشورشان درست همانند ایالات متحده نقشی (مهم) در جهان ایفا کنند، نه اینکه با اتحادیه اروپایی همگرایی داشته باشند. در نتیجه، سیاست خارجی روسیه همواره بر حفظ و حمایت از یک نظام بین‌المللی متمرکز بوده که در آن، کشورهای بزرگ نخبگان اصلی نظم جهانی هستند (مانکف، ۱۳۹۳: ۶۶-۶۵).

روسیه به دنبال همکاری در نظام بین‌الملل بر اساس سازو کارهای چند جانبه است. بر این اساس پایبندی به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی مثل برنامه جامع اقدام مشترک در مورد برنامه هسته‌ای ایران، توافق سیاسی در مورد بحران سوریه، همکاری با ایران،

1. Mutipollar World
2. Yevgeny Primakov

ترکیه، عربستان سعودی و اسرائیل و روند صلح چند جانبه، همه این‌ها، نشان دهنده این است که روسیه به دنبال «یک دنیای جدید چند قطبی» است. در واقع، مسکو به دنبال بازسازی سازوکار سنتی است همانند کنسرت قدرت‌های بزرگی قرن نوزدهم. این کنسرت هر چند به لحاظ ترکیب یکی است ولی تفاوت‌هایی با آن دارد. بر اساس این نظم، قدرت‌های بزرگ بر یکسری اصولی پایبند هستند. آن‌ها هر چند قوانین نظام بین‌الملل را تنظیم می‌کنند و به منافع یکدیگر احترام می‌گذارند؛ اما به طور طبیعی به رقابت با هم نیز می‌پردازند. در نسخه قرن بیست و یکمی نظم کنسرت مورد نظر روسیه نیز، نهادهای چند جانبه قوانینی را تنظیم می‌کنند که مبتنی بر تصمیمات قدرت‌های بزرگ است و کشورهای کوچک‌تر، ضمن اینکه به محدودیت‌های خود در خصوص حاکمیت واقف هستند، آن را به رسمیت می‌شناسند (Lo, 2018: 11).

اسناد رسمی مربوط به سند راهبردی، به‌ویژه سند سیاست خارجی و امنیت ملی روسیه، نشان دهنده چنین فهم و برداشتی از جهان است. سند امنیت ملی که پوتین بعد از وارد شدن به کاخ کرملین در ژانویه سال ۲۰۰۰، آن را تصویب کرد، به نحو فزاینده‌ای بر مفهوم چند قطبی به‌عنوان کلید ثبات بین‌المللی تمرکز شده است. این واژه در اساسی‌ترین شکل‌اش صرفاً به نوعی از هم‌آوایی ترتیب و آرایش میان قدرت‌های بزرگ اشاره می‌کرد. هم‌آوایی شبیه کنسرت سده نوزدهم اروپا، اما در عین حال، تلاشی بود برای خنثی کردن سلطه مداوم ایالات متحده و چارچوبی فراتر برای اندیشیدن درباره ماهیت روابط بین‌الملل مدرن که در آن، دانش، فناوری و قدرت بیشتر از هر دوره گذشته در تاریخ توزیع می‌شود. از نظر تحلیل‌گران روسی، وجود یک نظم جهانی چند قطبی نیازمند تقویت نهادهای بین‌المللی و قوانینی است که استقلال و برابری کشورهای بزرگ دنیا را ارتقا دهند. در نتیجه، کرملین به حمایت از نظام روابط بین‌المللی ادامه می‌دهد که در آن کشورهای بزرگ حامیان اصلی نظم جهانی هستند. در نتیجه، دیپلمات‌های روسی دوست دارند، استدلال کنند که با حمایت از هنجارها و نهادهایی که وجود یک کنسرت قدرت بزرگ را رسمیت بدهند، بهتر می‌توان سیاست را تأمین کرد (مانکف، ۱۳۹۳: ۶۷). بر اساس این نگرش است که پوتین رئیس‌جمهور روسیه، مرتب بر توجه به روح «منشور پاریس برای اروپای

جدیداً، «کنفرانس هلسینکی»^۱ ۱۹۷۵ و بازگشت به اصول «یالتا»^۲ در ۱۹۴۵ پافشاری می‌کند (Freudenstein, 2016: 31). مذاکرات پوتین درباره سوریه نیز نمونه‌ای از نظم جهانی مورد نظر روسیه است که همانند کنسرت قرن نوزدهم، قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای به رغم دشمنی‌ها با هم ملاقات کرده و سعی می‌کنند منازعات منطقه‌ای و جهانی را حل و فصل کنند (Baunov, 2018).

تا بحران ۲۰۱۴ اوکراین، سند نهایی کنفرانس هلسینکی و منشور پاریس به عنوان پایه اصلی نظم منطقه‌ای و جهانی تفسیر می‌شد. مسکو تا این زمان، همواره نظم جهانی را بر پایه این قراردادها و توافق‌نامه‌ها ارزیابی می‌کرد و معتقد بود که در چارچوب این توافقات است که می‌توان به حفظ نظم جهانی و تأمین نظم منطقه‌ای در اروپا امیدوار بود. بر اساس این اسناد، هژمون جهانی نمی‌تواند قوانین و نظم جهانی را بدون همکاری و توافق قدرت‌های بزرگ برقرار کند. قدرت‌های بزرگ بایستی به طور منظم به نظم جهانی احترام گذارند و در اجرای قوانین و نظم جهانی به هم کمک کنند. در چارچوب این نظم و توافق بود که پوتین هر چند رضایتی از نظم جهانی که پس از فروپاشی شوروی که توسط آمریکا دنبال می‌شد، نداشت، اما همکاری و همراهی زیادی با غرب نشان داد. اما سیاست پیوستن اوکراین به اروپا، نهایت خشم و اعتراض شدید روسیه را به همراه آورد. این بحران، گسل و اصطکاک روسیه و غرب را نشان داد. به گفته «دیمیتری ترنین»^۳ (Ternin, 2014)، فضای همکاری و شراکتی که بیش از ربع قرن بین روسیه و غرب بود، این بحران به آن پایان داد. پس از این بحران، مسکو ایالات متحده آمریکا و اروپا را متهم کرد که اصول و توافقات هلسینکی و منشور پاریس را نقض کرده است. آمریکا نیز روسیه را به نقض «توافق نامه بوداپست»^۴ متهم کرد- توافق نامه‌ای که در ۱۹۹۴ به امضای روسیه، آمریکا و انگلستان رسید و در پی آن این سه کشور متعهد شدند که در قبال واگذاری تمام سلاح‌های هسته‌ای توسط اوکراین، استقلال و حاکمیت اوکراین را تضمین کنند- بر این اساس، بسیاری، جنگ اوکراین را بازتابی از ناراحتی و مقاومت روسیه نسبت به نظم امنیتی اروپا می‌دانند که از سال ۱۹۹۲ میان روسیه و کشورهای غربی نهادینه شده بود

1. Charter of Paris For New Europe
2. Helsinki Conference
3. Yalta
4. Dimitri Ternin
5. Budapest Memorandum Security Assurances

(Rynning, 2015). این بحران نشان داد که روسیه خواهان اولویت و برتری با کنسرت منطقه‌ای است و می‌خواهد آن را به پیش ببرد. در حالی که آمریکا، اروپا، ناتو و سازمان امنیت و همکاری اروپا (OECE)، به دنبال اولویت و برتری نظم قاره‌ای هستند که از سال ۱۹۹۲ میان خود نهادینه کرده‌اند (Rynning, 2015: 539).

۲-۲-۲. آمریکا؛ از کنسرت قاره‌ای تا کنسرت تک قطبی

نحوه واکنش آمریکا به بحران اوکراین را بایستی با توجه به سیاست و دکترین «اوباما» توضیح داد. اوباما که با شعار «تغییر» وارد کارزار انتخاباتی شده بود. با بیان اینکه «آمریکا نمی‌تواند به تنهایی با چالش‌های این قرن [قرن ۲۱] مقابله کند، همچنان که جهان نیز نمی‌تواند بدون آمریکا با آن‌ها مواجه شود» (Goldberg, 2016). ضمن فاصله گرفتن از یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی، به سیاستی که می‌توان آن را نوعی «دیپلماسی کنسرت» نامید، روی آورد. در چارچوب این دیپلماسی، هیچ قدرت برتر جهانی وجود ندارد، یا اگر وجود دارد برای برقراری ثبات خویشتن‌داری می‌کند، تا همکاری لازم بین قدرت‌های بزرگ برای اجرای قواعد و هنجاری بین‌المللی شکل گیرد (Kissinger, 2009: 22). نحوه برخورد و واشنگتن با حوادثی که در جهان عرب اتفاق افتاد، و به خصوص شیوه برخورد با حوادث مصر، نحوه فعالیت در جنگ لیبی، طرز مواجهه با حوادث سوریه و همچنین نحوه برخورد با مسائل، اختلافات و رقابت‌های استراتژیک در شرق آسیا، شیوه برخورد با مناقشه هسته‌ای ایران و ... نشان داده است، اوباما در سیاست خارجی مطابق با قواعد سیاست قدرت در قرن ۲۱ رفتار کرده است و ضمن پذیرش این مسئله که واشنگتن دیگر پلیس جهان نیست، با نگاهی واقع‌گرایانه، آمریکا را با روند و سیر حرکت نظام بین‌الملل آشتی داده است. در واقع، اوباما تلاش کرده این کار را از طریق دیپلماسی کنسرت انجام دهد (شاپوری، ۱۳۹۳: ۹۸).

اوباما با انتقاد از سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه نو محافظه‌کاران آمریکا که باعث کاهش مشروعیت جهانی آمریکا شده بود، در سیاست خارجی با رهیافتی کاملاً واقع‌گرایانه، سیاستی که می‌توان آن را نوعی «دیپلماسی کنسرت» نامید، در پیش گرفت (شاپوری، ۱۳۹۳: ۱۰۱). می‌توان گفت، ترامپ نیز که با شعار اول آمریکا و قدرتمندی آمریکا به جای رهبری این کشور بر عرصه جهانی، وارد عرصه ریاست جمهوری آمریکا شده است، او نیز



به نوعی جهان را عرصه بازی بزرگ قدرت‌های بزرگ به شکل سنتی و عمل‌گرایانه می‌بیند و این نزدیکی زیادی با مفاهیم پوتینی و کنسرت قدرت‌های بزرگ به سبک قرن نوزدهم دارد (کریمی، ۱۳۹۶).

در بحران اوکراین نیز، مقامات آمریکایی با درک این که در نظم بین‌المللی جدید، داشتن قدرت بیشتر به معنای توانایی انجام هر کاری به صورت خود سرانه نیست و در نشست ۱۷ آوریل ژنو میان وزرای خارجه آمریکا، روسیه، اوکراین و مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا، آمریکایی‌ها نه تنها دست برتر در این مذاکرات نداشتند، بلکه به نوعی به عمد خواسته‌های مهم روس‌ها در اوکراین نیز تن در دادند. در واقع دولت اوپاما، تلاش می‌کرد مسئله اوکراین را با همکاری قدرت‌های بزرگ پیش ببرد و این از اصول اساسی دیپلماسی کنسرت است.

۲-۳. برقراری امنیت از طریق هژمونی

۲-۳-۱. روسیه؛ امنیت سازی از طریق هژمونی منطقه‌ای

به طور واضح می‌توان گفت که ساختار مجموعه امنیتی منطقه پس از فروپاشی شوروی، خودمختاری نسبی آن از قدرت‌های خارجی و استیلای روسیه در داخل آن است. با وجود دشمنی‌ها و کینه توزی‌های ملی‌گرایانه که این کشورهای جدا شده از شوروی نسبت به مسکو دارند، اما این منطقه با هژمونی روسیه مشخص و توصیف می‌شود در این حوزه نفوذ روسیه، روابط دو جانبه بین مسکو و هر یک از حکومت‌های دیگر جانشین، با اهمیت‌تر از روابط مستقیم میان خود کشورها یا بین آن‌ها و حکومت‌های خارج از منطقه است (رودر، ۱۳۸۱: ۳۰۲-۳۰۰). به نظر پاپایانو، رهیافت روسیه به رژیم‌های جمهوری‌های جانشین شوروی سابق رویکردی بین نظام بیسمارکی است که در قالب توافق‌نامه امنیت دسته‌جمعی کشورهای مستقل مشترک المنافع و سلطه مطلق از طریق تلاش برای اعمال زور و قدرت بر برخی از رژیم‌های جانشین، معنا می‌یابد (پاپایانو، ۱۳۸۱: ۱۹۱). در چارچوب این رویکرد، ایجاد کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS)، یکی از ابزارهایی بود که مسکو به وسیله آن برای ایجاد یک امپراتوری روسی، یا حداقل

حوزه نفوذ تعریف و تعیین شده دقیق روسیه، در سراسر قلمرو اتحاد شوروی سابق، تلاش می‌کرد. روسیه تمام تلاش خود را به کار بسته تا استیلای خود را بر این منطقه حاکم کند و قدرت‌های خارجی را از منطقه دور نگه دارد. بر این اساس است که روسیه با هرگونه بحث و بررسی عضویت کشورهای جانشین به ویژه کشورها بالتیک در ناتو، مخالفت می‌کند. فلیپ جی رودر، معتقد است در راستای این هژمونی، روسیه، طرف اصلی همه مناقشات بین‌المللی در منطقه پسا شوروی بوده است (رودر، ۱۳۸۱: ۳۰۷).

دیمیتری کاپالو و لیرپولس آنیز معتقدند که تعدادی از اهداف راهبردی که در سند راهبردی و امنیت ملی روسیه به آن‌ها اشاره شده، «اعمال هژمونی بر همسایگان نزدیک»، مشاهده شده است (استوارت و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۵). با ریاست جمهوری پوتین، وی به طور فزاینده‌ای به دنبال گسترش نفوذ روسیه در جمهوری‌های پسا شوروی بر آمده است. این تلاش‌ها در قالب «آموزه پوتین» مطرح می‌شود (استوارت و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۴۹). پوتین که اعتقاد دارد، قدرت به طور فزاینده‌ای از طریق ظهور بلوک‌های منطقه‌ای تجلی می‌یابد و تنها راه غلبه بر غربی‌ها نیز، همین بلوک‌های غیر غربی است، تمام تلاش خود را بکار بسته تا در نی‌ای چند قطبی مورد نظر، رهبری منطقه‌ای را بدست گرفته و تبدیل به هژمون منطقه‌ای شود (Wilson, 2017: 7-8). در این میان، تأسیس سازمان پیمان امنیت جمعی در سال ۲۰۰۲، سازمان همکاری شانگهای، تأسیس اتحادیه اقتصادی اوراسیا، از جمله اقدامات مهم روسیه برای ایفای نقش هژمونی منطقه‌ای می‌توان ارزیابی کرد.

بحران اوکراین ثابت کرد که روسیه مخالف نظم جهانی هژمونیکی به رهبری آمریکا به ویژه در مناطق پیرامونی خود می‌باشد. به همین خاطر با نارضایتی از نقش هژمون جهانی سعی کرده نظم هژمونیکی منطقه‌ای خود را برقرار سازد (Slobodchikoff, 2017: 76-95). پس از امضای توافق نامه تجارت اوکراین با اتحادیه اروپا، خط قرمز برای روسیه به صدا در آمد و این برای روسیه قابل تحمل نبود. بسیاری از ناظران اشاره کردند که از دست دادن اوکراین به عنوان عضوی جدی این برنامه‌های هژمونیکی روسیه، ضربه شدیدی به «اتحادیه اقتصادی اوراسیای» مورد نظر روسیه وارد می‌سازد. روسیه‌ای که به دنبال تلاش برای توسعه مراکز جای‌گزین قدرت در یک سیستم چند قطبی بوده است، بحران اوکراین،

1. Philip G roeder
2. Dimitria Kapolor and Liare Polous
3. Putin Doctrine

یک تهدید بالقوه برای هژمونی سیاسی و اقتصادی روسیه تلقی می‌شد، به همین دلیل دست به حمله به اوکراین و اشغال کریمه زد.

۲-۳-۲. آمریکا؛ از امنیت تک قطبی تا هژمونی فرا منطقه‌ای

سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد در مناطق مختلف، تحقق هژمونی به‌ویژه در بعد سیاسی بوده است. این رویکرد، کاملاً در راستای تفکر طرفداران «استراتژی تفوق» قرار داشت که معتقد بودند حفظ ایالات متحده به عنوان قدرت برتر جهان در گرو حضور مؤثر در مناطق مختلف جهان، پر کردن خلاء قدرت ناشی از فروپاشی و جلوگیری از ظهور قدرت‌های جدید منطقه و جهانی است (سنبلی، ۱۳۷۷: ۱۱). هژمونی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و همچنین دریای سیاه، یک «هژمونی چند وجهی» است که به صورت توأمان اهداف و منافع مختلفی را در حوزه‌های مختلف دنبال می‌کند که طیف متنوعی از اهداف و منافع هژمونی سیاسی (تغییر الگوی رفتاری در آسیای مرکزی)، هژمونی امنیتی، استراتژیک (حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی)، هژمونی اقتصادی (اقتصاد گرایی و ثبات هژمونیک به محوریت منابع انرژی در آسیای مرکزی) و هژمونی فرهنگی (نظم آمریکایی و توسعه لیبرالیسم در آسیای مرکزی) را در بر می‌گیرد. چهار حوزه یاد شده در ترکیب با سه اصل «اشاعه»، «گسترش» و «مداخله‌گرایی» موجب شده است ایالات متحده آمریکا در راستای جایگاه هژمونیک خود در منطقه‌ای حضور یابد که هزاران کیلومتر دورتر از خاک آمریکا است (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۴: ۱۱۶).

بوزان بر این باور است که از سیاست آمریکا پس از جنگ سرد و به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر این پیش‌بینی نئورئالیستی در مورد رفتار یک ابر قدرت بی‌همتا به شدت مورد حمایت واقع شده است که «این ابر قدرت بی‌همتا اولاً نمی‌خواهد هیچ ابرقدرت دیگری را به عنوان رقیب در کنار خود داشته باشد، بنابراین تلاش می‌کند تا از ارتقای موقعیت قدرت‌های بزرگ جلوگیری کند یا روند آن را به تأخیر اندازد، و ثانیاً مسأله جلوگیری از هم صف شدن قدرت‌های بزرگ علیه خود را در اولویت قرار خواهد داد». در منطق نئورئالیستی، یک ابرقدرت مجاز نیست تا از روند تنزل مقام (ابرقدرت) رقیب جلوگیری کند، ولی این که تلاش کند تا رقیب سابق خود را به عنوان یک قدرت بزرگ تحمل نماید یا امکان سقوط آزاد رقیب را تا سطح یک قدرت منطقه‌ای فراهم آورد، موضوعی قابل

بررسی است. از سال ۱۹۸۹ به بعد، رفتار آمریکا به حمایت از این پیش بینی‌ها متمایل است. آمریکا به دنبال آن نبوده است تا روسیه را به عنوان یک ابرقدرت احیا نماید، بلکه از این کشور به عنوان یک قدرت بزرگ حمایت کرده است، مشروط بر این که اصلاحاتی را در راستای انطباق بیش‌تر با نظام اقتصادی بین‌المللی لیبرال به عمل آورد (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۲۲-۱۲۱).

پایان دادن به چرخه جنگ‌های جهانی با برپایی یک کنسرت بزرگی از قدرت‌های بزرگ، هدف ایالات متحده آمریکا در جنگ جهانی اول و دوم و پایه و اساس تشکیل جامعه ملل و بعداً سازمان ملل متحد بوده است. تنودور روزولت، در سخنرانی سالانه خود در کنگره در سال ۱۹۰۵، ایده کنسرت قوا را مورد تأیید قرار داده بود. با وجود این، پس از جنگ سرد، با استقرار سیاست خارجی دو حزبی در آمریکا-دمکرات‌ها و جمهوری خواهان-ذهنیت جمعی در این کشور نسبت به کنسرت تغییر یافت. سران آمریکا سعی می‌کردند تسلط موقتی دوران جنگ سرد آمریکا را بر پروتکل‌های غربی و آسیای شرقی به هژمونی دائمی در جهان تبدیل کنند. در زمان بیل کلیتون و بوش نیز، آمریکا در پی این بود تا حوزه‌های جدیدی از نفوذ خود در اروپای شرقی، آسیای مرکزی و خاورمیانه به دست آورد. در همین زمان، آمریکا، در پی محاصره و منزوی کردن چین و روسیه بود. هدف استراتژی کلان آمریکا در زمان جنگ سرد نیز جلوگیری از ظهور ژاپن، آلمان، چین و روسیه به عنوان «رقبای هم تراز» مستقل یا قدرت‌های بزرگ نظامی در دنیای چند قطبی، بود (Lind, 2006).

سیر حوادث پس از فروپاشی شوروی نشان داد که ایالات متحده آمریکا به دنبال هژمونی جهانی بوده و در این راستا به قولی «کنسرت تک قطبی» را به پیش برده است. در حالی که کنسرت اروپا دو قطبی و بر اساس هژمونی‌های مشترک روسیه و انگلستان شکل گرفته بود، اما کنسرتی که ایالات متحده آمریکا دنبال می‌کرد تک قطبی و بر سیاست‌های این کشور استوار است. گفته می‌شود که برای یک نسل، تفکر استراتژیک در آمریکا به شدت بر ظهور و وجود یک نظم کنسرت تک قطبی بنا شده است (Wright, 2015) در پی این تفکر هژمونیک ایالات متحده همواره سعی داشته تا روسیه را از نظم جهانی کنار بگذارد. موضوعی که توسط پوتین در «کنفرانس امنیتی مونیخ» نیز تکرار شد.

او در این کنفرانس، ضمن انتقاد از غرب، اعلام داشت که آمریکا در نظم پس از جنگ سرد دستکاری کرده است. این نظمی بود که از همکاری و گفتگو حمایت کند نه اینکه یکجانبه گرایانه باشد (Karlsson, 2016: 34).

در چارچوب سیاست‌های آمریکا در مناطق پیرامونی روسیه، روس‌ها بر این باورند که هدف استراتژی آمریکا «هژمونی فرا منطقه‌ای» است (Layne, 2006) و سعی آمریکا همواره بر این بوده است که روسیه تنها یک قدرت منطقه‌ای است تا از نظر روانی روس‌ها را آماده پذیرش هژمونی آمریکا کند. روس‌ها پس از قدرت‌یابی پوتین بیشتر به این مسئله اشاره داشتند که آمریکا از یک سو بسیار تلاش می‌کند که دغدغه‌های امنیتی روسیه را تشدید کند و از سوی دیگر به شکل‌های مختلف خواهان وادار کردن روس‌ها به قبول این نظر است که آنان دیگر قدرت بزرگی محسوب نمی‌شوند. باراک اوباما معتقد بود که روسیه چیزی فراتر از یک «قدرت منطقه‌ای» نیست (Krauthammer, 2014).

در دهه نود که عصر حاکمیت نخبگانی بود که خواهان بازگشت روسیه به خانه اروپایی بودند، آمریکا سیاست‌هایی را در پیش رفت که بسیاری را به این نتیجه رساند که واشنگتن خواهان روسیه‌ای ضعیف است، زیرا چنین کشوری استعداد بیشتری برای پذیرش دستور کار آمریکا دارد. در بستر این ذهنیت بود که پوتین در طول یک دهه بعد از ظهور خود برای رسیدن به بالاترین مقام اجرایی تمام تلاش خود را به کار بست تا به آمریکا بقبولاند که کشورش یک قدرت بزرگ به ویژه در حوزه پیرامونی و اروپا است. بر اساس منطق و نگرش مقامات روس و به ویژه پوتین، تلاش اتحادیه اروپا برای ادغام اوکراین از نظر اقتصادی و کوشش‌های ناتو برای الحاق اوکراین نشان‌گر تداوم سیاست‌های تاریخی غرب برای محصور ساختن مسکو ارزیابی می‌شود. بنابراین، بحران اوکراین این فرصت را برای روس‌ها فراهم آورد که آمریکایی‌ها را مجبور به پذیرش روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ کند (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۷). روسیه پس از فروپاشی شوروی و به ویژه در دوره پوتین، ضمن مخالفت با هژمونی جهانی آمریکا، به تلافی آن سعی کرده است تا نظم منطقه‌ای خود که همان نظم هژمونیک منطقه‌ای است را برقرار کند (Slobodchikoff, 2017: 76-95). روسیه که معتقد است نظم بین‌المللی بر اساس حوزه‌های مسئولیت منطقه‌ای ساخته می‌شود، پس از بحران اوکراین، با اشغال کریمه به خاک خود هم مخالفت خود را با نظم جهانی آمریکا نشان داد و هم تلاش کرد تا

مسئولیت خود در منطقه نفوذ، را به غرب یادآوری کند.

۲-۴. ایالات متحده و روسیه و ایجاد نظم و امنیت از طریق مدیریت امنیت دسته

جمعی

به نظر مورگان، آمریکا در چارچوب امنیت دسته جمعی، به دنبال امنیت ویلسونی بوده؛ امنیتی که در آن، صلح به صورت دسته جمعی در صورت لزوم از طریق یک واکنش تأدیبی برقرار می‌شود و همه اعضا مسئولیت مشارکت در یک تهدید بازدارنده کلان و در صورت لزوم، اجرای آن را می‌پذیرند. امنیت دسته جمعی ویلسونی، بر اساس بازدارندگی بنا می‌شود. در مقابل روس‌ها خواهان مسئولیت و اختیارات ویژه‌ای در کشورهای همسایه خود هستند. آن‌ها اصرار دارند که فعالیت‌های صلح‌بانی خاص خود را در گرجستان، تاجیکستان و کشورهای دیگری که حوزه اقدامات سازمان ملل یا سازمان همکاری و امنیت اروپا (OSCE) به شمار می‌رود، داشته باشند (مورگان، ۱۳۹۱: ۶۱-۶۰).

در بحران اوکراین، ایالات متحده، اروپا و ناتو سعی کردند به صورت دسته جمعی در مقابل تهدیدی چون روسیه مشارکت داشته باشند و به بازدارندگی روسیه بپردازند. گرچه شاید همه اعضای اتحادیه تمایل به بازدارندگی روسیه نداشته باشند، ولی چند کشور از جمله انگلستان، فرانسه و آلمان در اتحادیه اروپا و آمریکا سعی کردند تا در مدیریت امنیت منطقه ای و چگونگی انجام دادن آن نظر غالب را داشته و حرف اول را بزنند. ایالات متحده از طریق ناتو نیز به مدیریت مناقشه اوکراین پرداخته است. ناتو برای محاصره کردن روسیه تنها به عضویت گرجستان، بلاروس و اوکراین نیاز دارد تا بتواند دسترسی کامل به مرزهای روسیه را داشته باشد. راسموسن، دبیر کل ناتو ضمن یاد کردن از اقدامات روسیه در اوکراین، به عنوان بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت و اثبات اروپا بعد از جنگ سرد، با بیان اینکه «تصمیمات امروز ما درباره دفاع، بازدارندگی و تشنج زدایی هستند»، گفت: «آن‌ها [تصمیمات ما] یک پیام روشن دارند و آن این است که ناتو از هر کدام از متحدان خود و هر تهدیدی که امنیت بنیادی مان را به خطر بیندازد، دفاع و محافظت خواهد کرد» (شاپوری، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

تلاش برای توسعه ناتو، سبب توجه بیشتر روسیه به تقویت همگرایی در میان

1. Pe- Escalation

جمهوری‌های بازمانده از اتحاد جماهیر شوروی شده است. از آغاز تبدیل شوروی به ۱۵ جمهوری مستقل، فدراسیون روسیه در پی ایجاد ترتیبات و ساختارهایی در جهت همگرایی جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی و نیز به تدریج تثبیت نقش برتر خود در آن‌ها بوده است. «سازمان پیمان امنیت جمعی» یکی از این ترتیبات است که با هدف تشکیل یک ائتلاف تمام عیار و محلی برای اجرای نقش مدیریت امنیتی روسیه در منطقه تشکیل شده است (Allison, 2004). این سازمان، که نخستین گام جدی در راه ایجاد یک نظام امنیت جمعی در حوزه کشورهای مستقل هم سود است، در سال‌های اخیر به ابزار پشتیبانی از مواضع روسیه تبدیل شده است و مسکو توانسته است به این بهانه حضور نظامی خود را در کشورهای چون قرقیزستان و تاجیکستان ادامه دهد. این سازمان توانسته است به عنوان یک پلیس محلی در پیشبرد سیاست‌های مسکو ثمر بخش باشد. بررسی‌ها همچنین نشان می‌دهد که روسیه برای پیشبرد هژمونی خود در اوراسیای مرکزی و اثر گذاری بر کشورهای منطقه، این سازمان را ایجاد کرده است. به نظر می‌رسد روسیه این سازمان را به عنوان پاسخ مشترکی به گسترش ناتو می‌داند (کولایی و تقوایی، ۱۳۹۲: ۱۶۱). سازمان همکاری‌های شانگهای که نیز در سال ۲۰۰۲ با هدف ارتقای همکاری‌های امنیتی، اقتصادی و فرهنگی تشکیل شد، هر چند تلاشی مشترک از سوی روسیه و چین برای ایجاد توازن در مقابل ایالات متحده آمریکا است، اما به عنوان نهادی مهم برای مقابله با مهم‌ترین اولویت‌های امنیتی که روسیه در منطقه با آن مواجه است از جمله تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی مذهبی محسوب کرد (استوارت و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۹۰).

بعد از فروپاشی شوروی، عامل نظامی محور تلاش بی‌وقفه روسیه برای نفوذ خود در جاهایی است که رسماً «حوزه منافع ویژه» خود تلقی می‌کند؛ یعنی جمهوری‌های پیشین شوروی (به استثنای دولت‌های حوزه بالتیک). این تصور که روسیه در این مناطق با رقابتی سفت و سخت خصوصاً از جانب قدرت‌های غربی مواجه شده است، با منازعه در اوکراین تسکین یافته است. خارج نزدیک در نسخه سال ۲۰۱۴ آموزه نظامی نمود برجسته‌تری پیدا کرده است. در این سند بر اهمیت «تقویت سیستم امنیت جمعی در چارچوب «سازمان پیمان امنیت جمعی» و تقویت ظرفیت‌های بالقوه آن اشاره دارد. همچنین به همکاری امنیتی میان کشورهای مستقل مشترک المنافع و نیز تعامل با آبخازیا و

اوستیای جنوبی اشاره شده است. مسکو برخی از پایگاه‌های نظامی خود در جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی از جمله مناطق جدایی طلب گرجستان و مولداوی را حفظ کرده است. از نظر مسکو، حضور نظامی در این فضای ژئوپلیتیک، بخش ضروری از استراتژی تحمیل خود به عنوان قدرت مستقل منطقه‌ای است، زیرا هیچ یک از دولت‌های بزرگ دیگر حاضر در منطقه نمی‌توانند به تعهدی با این ماهیت مشخص ببالند (اداره کل سیاست خارجی اتحادیه اروپا، ۱۳۹۷: ۱۶-۱۵).

۲-۵. ایالات متحده و روسیه و برقراری نظم و امنیت از طریق همگرایی

همان‌طور که ایالات متحده آمریکا از مکانیسم‌هایی چون طرح «آسیای مرکزی بزرگ» و یا «طرح توزیع شبکه شمالی»، «استراتژی راه ابریشم جدید»، در صدد کاهش فشار و هژمونی روسیه در سطح منطقه بر آمده است، روسیه نیز برای ایجاد یک همگرایی منطقه‌ای از این مکانیسم‌ها بهره برده است.

هر چند که گفته می‌شود که روسیه به‌طور کلی از این نهادها یک جانبه‌گرایانه عمل می‌کند و به جای تشکیل نهادهای نیرومند برای پیوند دادن دولت‌های منطقه و جلوگیری از بازگشت قدرت نیرومندترین دولت‌ها (Ikenbery, 2001)، یک «منطقه‌گرایی مجازی» را دنبال کرده که صرفاً برداشتی از همگرایی است تا حرکت واقعی به سمت آن، اما در کل در دوران پس از شوروی چند نهادها یک جانبه که روسیه عضوی از آنها است، عرصه‌ای را برای تسلط روسیه فراهم کرده‌اند (Allison, 2008).

سلطه و نفوذ قیاس ناپذیر روسیه نسبت به سایر قدرت‌های منطقه‌ای و همچنین تلاش روسیه در راستای هژمونی منطقه‌ای و یکجانبه‌گرایی، موجب شد تا از همات ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی کشورهای منطقه آسیای مرکزی به سمت ایجاد سازمانی مستقل و مختص منطقه سوق یابند. در این راستا با مساعی کشورهای منطقه، سازمانی اقتصادی با عنوان «اتحادیه اقتصادی آسیای مرکزی» در سال ۱۹۹۴ تأسیس شد. در سال ۱۹۹۸ میلادی، این سازمان به «همکاری اقتصادی آسیای مرکزی» تغییر نام داد و به فاصله اندکی در سال

1. Greater Central Asia
2. Northern Distribution Network
3. New Silk Road Strategy
4. Virtual Regionalism

۲۰۰۲ میلادی یک بار دیگر عنوان سازمان دستخوش تغییر شد و «سازمان همکاری اقتصادی آسیای مرکزی» نام گرفت. تغییر نام پیاپی این سازمان به روشنی گویای آشفتگی و ضعف کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در ایجاد یک سازمان منطقه ای مستقل بود. این وضعیت زمانی تشدید شد که فدراسیون روسیه در ۲۸ می ۲۰۰۴ میلادی به عنوان عضو ناظر به «سازمان همکاری اقتصادی آسیای مرکزی» ملحق شد و عملاً رؤیا و اهداف رهبران منطقه را برای تشکیل یک سازمان مستقل بدون حضور روسیه به حاشیه راند. پس از این ناکامی، کوشش دیگری با پیشگامی و محوریت نور سلطان نظربایف، رئیس جمهور قزاقستان صورت گرفت که منجر به تشکیل «اتحادیه آسیای مرکزی»^۱ در سال ۲۰۰۷ شد. نظربایف، در نظر داشت «اتحادیه آسیای مرکزی» همانند «اتحادیه اروپا» عمل کند.

اما تشکیل این اتحادیه در سال ۲۰۰۷ میلادی - که به منزله تشکیل یک مکانیسم منطقه ای دیگر در آسیای مرکزی بدون حضور روسیه بود - موجب نگرانی و تحریک مسکو شد و این کشور در گام نخست، تقاضای عضو ناظر در این سازمان را کرد. سپس در گام دوم به عضویت کامل آن درآمد و گام سوم نیز با گسترش و توسعه «جامعه اقتصادی اوراسیایی»، عملاً «اتحادیه آسیای مرکزی» را به حاشیه برد. در ادامه همین روند، «اتحادیه گمرکی اوراسیا»^۲ با عضویت سه کشور بلاروس، قزاقستان و روسیه در اول ژانویه ۲۰۱۰ میلادی تشکیل شد که مشابه اتحادیه اروپا و آ.سه. آن، حذف موانع گمرکی و تجاری را میان اعضا دنبال می کرد. روسیه به منظور تثبیت این شرایط، اقدام به ایجاد «توافق نامه تجارت آزاد جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع»^۳ در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۱ میلادی کرد که کشورهای روسیه، بلاروس، اوکراین، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، مولداوی و ارمنستان را در بر می گرفت (Wilson 2017: 12). ترکمنستان و ازبکستان با وجود عضویت در جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع، از ورود به موافقت نامه تجارت آزاد کشورهای آذربایجان خودداری کردند. با وجود این، روسیه به کوشش خود برای حفظ پیوندهای سنتی اقتصادی با جمهوری های سابق شوروی ادامه داد و در ژانویه

1. Nur Sultan Nazarbayef
2. Central Asian Union(CAU)
3. Eurasian Customs Union
4. Commonwealth of Independent states Free Trade Area

۲۰۱۲ میلادی، مکانیسم جدید تحت عنوان «فضای اقتصادی اوراسیا» با عضویت سه کشور روسیه، بلاروس و قزاقستان تشکیل شد که از مهم‌ترین تصمیمات آن، امضای توافق نامه تشکیل اتحادیه اقتصادی اوراسیا تا سال ۲۰۱۵ میلادی بود.

در نهایت، تأسیس «اتحادیه اقتصادی اوراسیا» به عنوان یکی از جدیدترین مکانیسم‌های منطقه‌ای روس محور با عضویت پنج کشور روسیه، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان و ارمنستان است که از ژانویه سال ۲۰۱۵ میلادی فعالیت خود را شروع کرده است.

با تحولات اوکراین و تلاش اتحادیه اروپا و ناتو برای عضویت اوکراین در این اتحادیه‌ها، روسیه علاوه بر اینکه خود را در یک محاصره ژئوپلیتیک می‌دید و تمام این تلاش‌ها را از جانب غرب برای مهار خود تلقی می‌کرد، سعی کرد تا ادغام مجدد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی جمهوری‌های باز مانده اتحاد شوروی را در دستور کار خود قرار دهد. پوتین از این سیاست تحت عنوان «قلب سیاست خارجی روسیه»^۳ نام برد (Aron, 2013:4). با این کار، پوتین، یک گام بزرگ را به سمت احیای سلطه خود در منطقه دریای سیاه برداشت تا علاوه بر ممانعت از پیوستن اوکراین به ناتو به سمت یکپارچه سازی این کشور و دیگر جمهوری‌های بازمانده برای احیای «جهان روسی» نیز خیز بردارد (حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۱۵۸). در این مدت، اگرچه پوتین توانست نظر مساعد ارمنستان را جلب کند، اما بحران اوکراین تا حد زیادی ایده اصلی پوتین را با مشکل مواجه کرد. نپیوستن اوکراین طرح احیاء امپراتوری روسی از طریق این اتحادیه را با علامت سؤال بزرگ‌تر مواجه خواهد کرد و به همین دلیل پوتین به اشغال شبه جزیره کریمه و دخالت نظامی در قسمت‌هایی از اوکراین روی آورد تا زمینه‌های لازم برای اجبار این کشور به پیوستن به این اتحادیه را فراهم آورد.

در واقع، تحولات اوکراین برای مسکو ضربه سنگینی قلمداد می‌شود. چرا که، تحرک اوکراین به سمت ژئوپلیتیک غرب به معنای دامن زدن به تهدیدهای امنیتی روسیه و نقض بنیان‌های امنیتی روسیه از جمله چند جانبه‌گرایی و نهادگرایی منطقه‌ای روس محور و در عین حال نقض همگرایی و دامن زدن به واگرایی و نهادگرایی آتلانتیک محور و غرب‌گرا

1. Eurasian Economic Space
2. Eurasian Economic Union
3. The Heart of Russia's Foreign Policy

در اوراسیا است. روسیه به دنبال ایجاد همگرایی منطقه‌ای و رسیدن به قدرت مسلط در اوراسیای مرکزی است چرا که این اتفاق تضمین می‌کند روسیه در نظام بین‌الملل چند قطبی، قدرت بزرگ باشد. پوتین در مقاله‌ای که در روزنامه ایزوستیا^۱ به چاپ رسید در رابطه با طرح اتحادیه اوراسیایی می‌نویسد: «هدف ما از تشکیل اتحادیه اوراسیایی احیای اتحاد جماهیر شوروی نیست همگرایی بر مبنای جدید ارزشی، سیاسی و اقتصادی از لازمه‌های زمان و سیاست بین‌الملل است. پیشنهاد ما یک اتحادیه مقتدر فراملیتی است که توانایی آن را داشته باشد که به یکی از قطب‌های جهان کنونی تبدیل شده و نقش ارتباطی موثری بین اروپا و منطقه آسیا و اقیانوسیه به سرعت در حال توسعه است را بازی کند (Putin, 2011). بنابراین، فشار برای عضویت کامل اوکراین یا حداقل وادار کردن این کشور به عضویت به اتحادیه اوراسیایی پیشنهادی پوتین این دستاورد را خواهد داشت که تمامی توانایی‌های اوکراین را به اجزای مهم یک فضای واحد اقتصادی اوراسیایی به رهبری مسکو تبدیل سازد. در صورت عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا، هرگونه مشارکت در اتحادیه اوراسیایی از او سلب می‌شود و این مسأله برای روسیه بسیار نگران کننده است چرا که به لحاظ اقتصادی سیاست کلان روسیه برای شکل دادن به «اتحادیه اقتصادی اوراسیا» بدون اوکراین ممکن نیست (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۶).

۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

موضوع اصلی این پژوهش این بود که قدرت‌های بزرگ (در بحث مورد نظر ما آمریکا و روسیه) چگونه وارد مناقشات منطقه‌ای در اوراسیای مرکزی و به‌ویژه بحران اوکراین، شده و آن را مدیریت کرده‌اند. چارچوب اصلی ما در این نوشتار، «نظم‌های منطقه‌ای» آنتونی لیک و مورگان بوده است. اوراسیای مرکزی به‌عنوان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای با توجه به وابستگی متقابل امنیتی که بین کشورهای این حوزه با روسیه و ایالات متحده آمریکا وجود دارد، الگوهای امنیتی مختلفی را به خود دیده است. بررسی‌های این پژوهش نشان داده است که هر دو قدرت بزرگ بر اساس ادراکات و ترجیحات و راهبردهایی که برای خود تعریف کرده‌اند، به همه نظم‌های منطقه‌ای و در مواردی به یکی از این نظم‌ها نسبت به دیگری اقبال نشان داده‌اند. می‌توان گفت که منافع سیاسی و اقتصادی داخلی و

1. Izvestia

بین‌المللی هم در آمریکا و هم در روسیه بر الگوهای مناقشه و انتخاب نظم منطقه‌ای در اوراسیای مرکزی تأثیرگذار بوده است. ایالات متحده چون در پی ایجاد یک نظم اقتصادی لیبرال است، بر این اساس ترتیباتی را اتخاذ کرده است که همکاری جویانه‌تر باشد. چون آمریکا و متحدانش می‌خواهند که پیوندها و روابط تجاری و مالی خود را با یک منطقه بیشتر کنند، به طبع به دنبال سیاست‌ها و ترتیباتی رفته به هدفشان همانا کسب هژمونی است، برسند و طوری رفتار نکنند که بازار و اقتصاد را از دست بدهند.

همچنین از آنجا که مناقشات در اوراسیای مرکزی، تأثیر بسیار مهمی بر توزیع قدرت در سطح منطقه و جهان داشته است، از این منظر دو کشور الگوهای موازنه قوا را برگزیده‌اند. در مناقشه اوکراین، حمایت روسیه از جدایی طلبان و در مقابل حمایت آمریکا، ناتو و اتحادیه اروپا از دولت یانوکوویچ، خطوط این توازن قوا را نشان می‌دهد. روسیه که در مناقشه اوکراین به دنبال ایجاد یک سیستمی مبتنی بر توازن قوا بوده است و این توازن را از دو بعد، سخت (حمله نظامی به اوکراین و گرفتن شبه جزیره کریمه) و نرم (استفاده از انرژی به عنوان یک راهبرد برای مقابله با اروپا، سازمان همکاری شانگهای و اتحادیه قدرت‌های نوظهور-بریکس-)، دنبال و پی‌گیری کرده است. در واقع، احساس خطر از مرزهای خود را می‌توان مهم‌ترین تلاش روسیه برای ایجاد موازنه و اتخاذ راهبرد موازنه‌گرایی در مقابل اروپا و آمریکا محسوب کرد. هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا نیز که همواره این بوده که هیچ هژمون رقیبی در اوراسیا نداشته باشد، از جنگ سرد به این سو، سعی کرده تا با تقویت و گسترش یک معماری امنیتی در قالب ناتو، تعمیق روابط اقتصادی با کشورهای منطقه، برقراری دموکراسی از طریق انقلاب‌های رنگی در گرجستان، قرقیزستان و اوکراین، استفاده از ابزار تحریم، توازن قوا را به نفع خود شکل دهد.

در قالب نظم کنسرت نیز، هر چند در برخی حوزه‌ها از قبیل گسترش ناتو و استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی، تنش‌هایی بین روسیه و آمریکا وجود داشت، اما روسیه همواره در مسائل و موضوعات مهمی مثل بحران افغانستان، اشغال عراق، مسأله کره شمالی، مسأله هسته‌ای ایران و مسائل مربوط به تروریسم با آمریکا همراهی داشته است. با حادث شدن مسأله گرجستان در سال ۲۰۰۸ و سپس اوکراین در سال ۲۰۱۴، این توافق و هماهنگی در زمینه صلح و امنیت بین دو کشور از بین رفت. پس از این به دلیل نبود منافع مکمل در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی در اوکراین و گرجستان، هر دو قدرت بزرگ

در پی استراتژی‌های خود بر آمدند و نظم توازن قوا و هژمونی را بر نظم کنسرت ترجیح دادند. استراتژی اصلی کشورهای پیرو کنسرتی که از ۱۹۹۰ بین روسیه و غرب حاکم بود، همکاری در زمینه امنیت، مشارکت اقتصادی، احترام به حاکمیت برابر، احترام به مناطق نفوذ و عدم تحمیل یک ایدئولوژی بود. اما با سیاست‌های لیبرالیستی که غرب و به ویژه آمریکا در پیش گرفته و آن نیز تحمیل یک ایدئولوژی - لیبرال دموکراسی - به مناطق تحت نفوذ روسیه است، بنابراین نظم کنسرت نیز از میان رفت.

در خصوص نظم هژمونیک نیز روسیه تلاش کرده است به تنهایی نقش اصلی را در مناسبات امنیتی ایفا کند. روسیه به دلیل، پیوندها و روابط عمیق اقتصادی، ایدئولوژیکی، قومی و هویتی که برای کشورهای منطقه و به ویژه اوکراین برای خود قائل است، نقش هژمونی را دنبال کرده است. انعقاد توافق نامه‌های امنیت دسته جمعی مثل کشورهای مستقل مشترک المنافع، اتحادیه اوراسیایی، سازمان همکاری شانگهای، و ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای منطقه از جمله مواردی است که نشان می‌دهد است که روسیه یک نظام بیسمارک گونه را در راستای هژمونی خود دنبال کرده است. در سند راهبردی روسیه و همچنین در دکترین پوتین نیز که بر اعمال هژمونی بر همسایگان و همچنین کسب نفوذ در منطقه «خارج نزدیک» تاکید شده است، نمونه‌هایی از اهمیت تسلط و استیلاء بر منطقه و به ویژه اوکراین برای روسیه می‌باشد. پس از جنگ سرد همواره سیاست خارجی آمریکا کسب هژمونی در مناطق مختلف جهان بوده است. در راستای این تفکر، ایالات متحده همواره سعی داشته تا روسیه را از نظم جهانی کنار بگذارد. در چارچوب استراتژی کلان آمریکا، که جلوگیری از ظهور ژاپن، آلمان، چین و روسیه به عنوان «رقبای هم تراز» مستقل یا قدرت‌های بزرگ نظامی در دنیای چند قطبی، مهم شمرده می‌شود، ایالات متحده سعی کرده است تا با کنترل رقیبانی چون روسیه و چین، هژمونی جهانی خود را تقویت کند. پروژه‌هایی چون آسیای مرکزی بزرگ، جاده ابریشم جدید، همچنین تلاش برای حضور بیشتر ناتو در محیط پیرامونی روسیه، بخشی از تلاش‌های هژمونیک ایالات متحده برای کنترل و منزوی کردن روسیه شمرده می‌شود.

قدردانی

این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی نویسندگان تحت عنوان مناقشه اوکراین و الگوهای مدیریتی روسیه و ایالات متحده آمریکا در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت می باشد که بدینوسیله از آنها قدردانی می شود.

منابع

اداره کل سیاست خارجی اتحادیه اروپا (۱۳۹۷)، «استراتژی امنیت ملی و آموزه نظامی روسیه و پیامدهای آن برای اتحادیه اروپا»، ترجمه محسن محمودی و جواد عرب یار محمدی، بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری،

۲۶۱

استوارت، رابرت، اینگر سول، دریک فریز (۱۳۹۲)، **قدرت‌های منطقه‌ای و نظم‌های**

امنیتی، ترجمه سید داود آقایی و مجید محمد شریفی، تهران: نشر میزان

امینی، آرمین و سید محمد رضا موسوی (۱۳۹۲)، «شانگهای: منطقه‌گرایی نوین و تهدید

منافع آمریکا در آسیای مرکزی»، **فصلنامه راهبرد**، سال بیست و دوم، زمستان

پاپایانو، پل. ای (۱۳۸۱)، «قدرت‌های بزرگ و نظم‌های منطقه‌ای: امکانات و چشم‌اندازها

پس از جنگ سرد»، در دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، **نظم‌های منطقه‌ای؛**

امنیت سازی در جهانی نوین، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران:

پژوهشکده مطالعات راهبردی

بوزان، باری (۱۳۸۹) **ایالات متحده و سیاست‌های جهانی در قرن بیست و یکم**، ترجمه

عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ترابی، قاسم؛ کیانی، فریبا (۱۳۹۳)، «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین

از منظر واقع‌گرایی ساختاری تدافعی»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۸۷،

پاییز

ترینین، دیمیتری (۱۳۹۳)، «بررسی بحران اوکراین از منظر ژئوپلیتیک: رقابت نابرابر»،

ترجمه احمد مهربان، **همشهری دیپلماتیک**، دوره جدید، شماره ۸۲، خرداد

پوستین چی، زهره و ابراهیم متقی (۱۳۹۱)، «جنگ سرد منطقه‌ای و معادله جابجایی

قدرت در سوریه»، **فصلنامه سیاست جهانی**، دوره نخست، شماره ۱، پائیز

حسینی، علی و حسن آئینه‌وند (۱۳۹۴)، «تجزیه و تحلیل اندیشه نئوآوراسیایگرایی بر

سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**،

شماره ۹۲، زمستان

- دهشیار، حسین (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین: گریزناپذیری بحران»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال ششم، شماره اول
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۴)، **اصول و مبانی روابط بین‌الملل (۱)**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- رودر، فلیپ جی (۱۳۸۱)، از سلسله مراتب تا استیلاء: مجموعه امنیتی پس از اتحاد شوروی، در **دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان**
- سنبل، نبی (۱۳۷۷)، «استراتژی کلان آمریکا پس از جنگ سرد»، **ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها**، شماره ۱۱۷، فروردین و اردیبهشت.
- شاپوری، مهدی (۱۳۹۳)، **بحران اوکراین: زمینه‌ها، بازیگران و پیامدها**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کسینجر، هنری (۱۳۹۶)، **نظم جهانی: تأملی در ویژگی ملتها و جریان تاریخ**، ترجمه محمد تقی حسینی، چاپ دوم تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، تابستان.
- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۴)، **سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی: روندها و چشم اندازها**، تهران: وزارت امور خارجه.
- کولایی، الهه و احسان تقوایی (۱۳۹۲)، «اهداف و دستاوردهای روسیه از ایجاد سازمان پیمان امنیت دسته جمعی»، **مجله راهبرد**، سال ۲۲، شماره ۶۸
- فاطمی نژاد، سید احمد و محمد رضا هاشمی (۱۳۹۵)، «روسیه و آسیای مرکزی: زمینه سازی برای جامعه بین‌الملل منطقه‌ای»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دوره ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان
- مازر، مایکل، پریب، میراندا، رادین، اندرو، استوسوالس، آسترید (۱۳۹۵)، **درک نظم جاری بین‌المللی**، موسسه رند، ترجمه محسن محمودی و جواد یار محمدی، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
- مانکف، جفری (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی روسیه، بازگشت به قدرت بزرگ»، ترجمه **عسگر قهرمان‌پور، همشهری دیپلماتیک**، دوره جدید، شماره هشتاد و دو، خرداد.

میرترابی، سید سعید و علی تبار (۱۳۹۵)، «راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۱۵-۲۰۰۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت»، *تحقیقات سیاسی بین‌المللی*، دوره ۸، شماره ۲۹، زمستان.

مورگان، پاتریک ام. (۱۳۸۱)، «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای»، در دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، *نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی نیاکویی، سید امیر و عسگر صفری (۱۳۹۷)، «الگوی رفتاری روسیه در نظام بین‌الملل: تلاش برای دستیابی به موازنه قوای مطلوب (۲۰۱۸-۲۰۱۴)»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۰۳، پاییز

هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۷)، «تعارضات روسیه و آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ و رویکرد رسانه‌ای به آن»، *پژوهشنامه رسانه بین‌الملل*، سال سوم، شماره سوم، پاییز

هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۸)، «روسیه و نظم نوظهور بین‌المللی با تأکید بر روابط روسیه-آمریکا: فرصت‌ها و چالش‌های ایران، ۳۱ تیر، موسسه تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، قابل دسترسی در www.tisri.org/id=lvwgoe8p

Allison, Roy (2004), "Regionalism, Regional Structures and Security Management in Central Asia", *International Affairs*, Vol. 80, No.3, pp 463-483

Allison, Roy (2008), "Virtual Regionalism, Regional Structures and Regime Security in Central Asia", *Journal Central Asia Survey*, Volume 27, Issue 2

Aron, Leon (2013), "The Putin Doctrine", *Foreign Affairs*, March 8. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/8/3/2013>

Baunov, Alexander (2015), "The Concert of Vienna: Russia's New Strategy", carnegie.ru/commentary/61892

Glebov, Sergii (2017), "Russia as Rising Isolated Power and the W(r)est: Wrestling Ukraine from the West and the New Euro Atlantic Puzzle", *Rising Power Quarterly*, Volume 2, Issu 1, Feb, pp.145-167

Goldberg, Jeffrey (2016), "Goldberg, Interview with Barack Obama", *The Atlantic*, April

Jervis, Robert (1982/1983), "Deterrence and Perception", *International Security*, Vol. 7, No. 3, Winter

Ikenberry, G. John (2001), *After Victory*, Princeton University Press

Karlson, Hakan (2016), "Competing Powers: U.S.-Russian Relations, 2006-2016", University of Gothenburg, Sweden, pp.1-170

- Korolev, A. (2016), "Systemic Balancing and Regional Hedging: China-Russia Relations", **The Chinese Journal of International Politics**, Vol. 9, No. (4)
- Kim, Woo sang (2002), "Power Parity, Alliance, Dissatisfaction, and Wars in East Asia, 1860-1993", **Journal of Conflict Resolution**, 46 (5), 654-671
- Kissinger, Henry (2009), "Obamas Foreign Policy Challenge", Washington Post, Wednesday, April 22
- Kupchan, Charles A., Clifford A. Kupchan (1991), " Concerts of Europe", **International Security**, 16 (1), 114-161
- Layne, Christopher (2006), **The Peace of Illusions: American Grand Strategy from 1940 to the Present**, Ithaca, NY: Cornell University Press
- Lind, Michael (2006), "The United States in the Global Concert of Powers, Should the United States Move Toward a More Multilateral Foreign Policy", <https://www.theglobalist.com/october>
- Lo, Bobo (2018), "Going Legit? The Foreign Policy of Vladimir Putin", **Lowy institute.org/publications/going-legit-foreign-policy-vladimir-putin**, September
- Logivrato, Brett (2014), "Obama Just Gave His Most Direct Public Rebuke of Vladimir Putin", available at: <http://www.businessinsider.com/Obama-putia-brussel-speech-russia-ukraine-crimea-2014-3>.
- Mearsheimer, J. J (2014), "Why the Ukraine Crisis is the West's Fault the Liberal Delusion That Provoked Putin", **Foreign Affairs**, Vol. 93, No. 5
- Nikonov, Vyacheslav (2018), "Back to the Concert", **Russia in Global Affairs**, Vol. 1, January/March/eng-globalaffairs.ru/number/back-to-the-concert-19429
- Putin, Vladimir (2011), " A New Integration Project for Eurasia: The Future in the Making", **Izvestia**, 3 October, www.russiaeu.ru/en/news
- Radin, Andrew, Reach, Clint, "Russian Views of the International Order", www.rand.org/pubs/research_report/RR1826.html
- Rynning, Sten (2015), "The False Promise of Continental Concert: Russia, the West and the Necessary Balance of Power", **International Affairs**, 91: 3
- Slobodchikoff, Michael (2017), "Challenging US Hegemony: The Ukraine Crisis and Russian Regional Order", **Soviet and Post Soviet Review**, 44 (1), 76-95
- Ternin, Dmitry (2014), "The Ukraine Crisis and the Resumption of Great Power Rivalry", Carnegie Moscow Center, www.carnegi.ru/2014/07/09/Ukraine-Crisis-and-Resumption-of-Great-Power-Rivalry-pub-56113
- Walt, M, S (2015), "Why Arming Kiev is a Really, Really Bad Idea", **Foreign Policy**, Available at: <http://foreignpolicy.com/2015/02/09/how-not-to-saveukraine-arming-kiev-is-a-bad-idea/>, Accessed on: 8-2-218
- Waltz, Kenneth, (1979) **Theory of International Politics**, Reding, M, A: Addison-Wesley
- Wilson, Jeanne L. (2017), "The Russian Pursuit of Regional Hegemony", **Rising Powers Quarterly**, Volume 2, Issue 1, 7-25
- Wright, Thomas (2014), " The Rise and Fall of the Unipolar Concert", **The Washington Quarterly**, Volume 37, Issue 4

